ثنویت ادبی

در ادبیات مشروطه،متأثر از شرایط نخستین انقلاب،نوعی‏ ادبیات انقلابی پا به عرصه گذاشت.شاعران و نویسندگان سخنگوی‏ ادبیات انقلابی آن روزگار به چپ و راست سنتی و متجدد تقسیم‏ شدند و چند دهه‏[طول کشید]تا زمینه‏های ظهور چهره‏های تأثیرگذار و ماندگاری چون نیما و هدایت فراهم شد.

ادبیات سیاسی،متأثر از اولین تکانه‏های هر انقلاب و تحول‏ در تمام جوامع بشری به وقوع می‏پیوندد.«سارتر»در«ادبیات‏ چیست»به سرنوشتنگاری هنرمندان و نویسندگانی در غرب می‏پردازد، که به دلیل بحرانهای ایدئولوژیک قبل و بعد از جنگ بین‏الملل در مقابل هم صف‏آرایی‏[کردند]و ادبیات هم متأثر از همین شرایط سیاسی،به دو اردوگاه متخاصم تبدیل شده بود؛که بعد از جنگ و طی‏شدن دورهء پرتلاطم آن،هزینه‏هایی چون سرخوردگی بعضی‏ از هنرمندان را به دنبال داشت.در روسیه نیز ادبیات سیاسی متأثر از انقلاب اکتبر 1971 م.به وجود آمد و مدتها سیطره وحشتناک‏ ادبیات حزبی چنان بر آن هنری و ادبی سایه انداخته بود که یا[باعث‏ مهاجرت عده‏ای از هنرمندان شد،یا سبب گردید کسانی‏]چون«مایا کوفسکی»انتحار کردند.

در ادبیات ایران عصر مشروطه هم،چنین صف‏آرایی‏هایی،که‏ بخشی از آن ناشی از«انقلابیگری-سیاسیگری»متأثر از مشروطه‏ بود،رخ داد.«بهار»در سمت محافظه‏کاران قرار گرفت،و میرزاده‏ عشقی،تقی رفعت،جعفر خامنه‏ای و...در مقابل«بهار»صفی واحد تشکیل دادند.

ثنویت ادبی

از آن سالهایی که متأثر از شرایط انقلابی جامعه ایران،بحث‏ «تعهد در ادبیات»شروع شده بود،مدتها می‏گذرد.ادبیات از فضای‏ آن سالها به شدت فاصله گرفته است.دیگر با معیارهای صرفا سیاسی نمی‏شود درباره ادبیات حرف زد.«ادبیات سیاسی»یا «سیاسیگری ادبی»جای خود را به مباحث جدید تئوریک داده است.

کتابهای متعدد در زمینه نظریه‏های ادبی،اعم از[آثار]ترجمه‏ای یا کتابهای نویسندگان وطنی چاپ شده است،که مخاطبان و علاقه‏مندان را با زوایای نامکشوف و پنهان و آشکار ادبیات آشنا می‏کند.

روزگاری در دانشگاهها با هر اثر«خلاقه ادبی»یا«ادبیات‏ خلاقه»با معیارهای«شمس قیس»و«چهار مقاله»نگاه می‏شد.

اساتید سلف و دم‏ودستگاه‏دار و صاحب کرسی،پیرامون پاره‏ای از متون و آثار گذشتگان خطی ممنوعه می‏کشیدند که کمتر کسی‏ جسارت پاگذاشتن به میانه آن میدان را داشت.دانشجویان و جوانان‏ می‏بایست سیطره بی‏چون‏چرای«چهار مقاله»را می‏پذیرفتند.اما دنیای جدید،عرصه‏هایی جدید گشود،و بشر افقهای دوردست و دست‏نیافتنی را تسخیر کرد.ذهنیت و زاویه دیدش تغییر کرد.تلقی‏ و نگرش انسان به جهان و هستی و اشیای پیرامونش عوض شد.

معیارها و اندازه‏های منتقدین سلف نیز تغییر نمود.

بعد از انقلاب‏[اسلامی‏]57 نیز ادبیات جامعه ما سرنوشتی‏ شبیه ادبیات مشروطه پیدا کرد.صرف‏نظر از مطرح‏شدن مقولاتی‏ چون«ادبیات متعهد»،به طرف نوعی سیاسیگری پیش رفت که باعث رواج شعارگرایی در بین شاعران و نویسندگان شد.ایدئولوژی‏ به عنوان یک معیار برای داوری و نقد پا به میدان گذاشت.در چنین‏ فضایی،شاعران و نویسندگان به«متعهد»و«غیرمتعهد»تقسیم‏ شدند و«ایدئولوژیک»[ایدئولوژی‏]معیار نقد و قضاوت گردید.این‏ صف‏بندی‏ها باعث شد تا شاعران و نویسندگان به«انقلابی»و «غیرانقلابی»تقسیم و در مقابل هم قرار بگیرند.روزبه‏روز نوعی‏ «ثنویت»در ادبیات ایدئولوژ[یک‏]به عنوان یک معیار برای داوری‏ و نقد پا به میدان گذاشت.

روزبه‏روز نوعی«ثنویت»در ادبیات بعد از انقلاب چهره کرد و در بین شاعران فاصله‏ها ایجاد نمود.این«ثنویت»ادبی تا بدانجا پیش رفت که شاعران و نویسندگان به دو طیف«دولتی»و «غیردولتی»مجزا شدند.

نگاه شاعران و نویسندگان به هم،از این به بعد در هاله‏ای از ابهام و تردید قرار گرفت.دو نگاه حاکم بر ادبیات جامع با تلقی‏ ایدئولوژیک از هم توأم شد.یک سر این نگاه،شاعران و نویسندگان‏ «دولتی»بودند که از حمایتهای مالی برخوردار بودند و سر دیگر انی‏ نگرش،شاعران و نویسندگان«غیردولتی»بودند که نه تنها از مزایای‏ وطنی-دولتی بهره‏مند نبودند،بلکه نوع نگاه و برخورد با آنها از سوی‏ مراکز دولتی،به صورتی حذفی بود.هر دو گروه به هم به دیده تردید می‏نگریستند.دیگر معیار برای قضاوت و داوری،شناخت آثار آنها نبود؛و اصولا آنها بیش از یک دهه از عمر انقلاب را درچالشی نازیبا سپری کردند که البته متأثر از همان فضای احساسی-عاطفی اوایل‏ انقلاب بود که نگاهش معطوف به ایدئولوژی بود و کمتر در نقد بررسی آثار به معیارهای زیباشناسانه توجه می‏کرد.

هنر واقعی و اصیل زاییده روابط اجتماعی و مناسبات طبقاتی‏ جامعه است و آن را نمی‏توان تنها با معیارهای اخلاقی و ایدئولوژیک‏ سنجید؛و تلاش هنرمند برای نزدیک و منطبق‏کردن اثر هنری با این معیارها،چیزی جز مرگ خلاقیت هنرمند و افزایش فاصله خود با مردم و مخاطبان نیست.

«ادبیات سیاسی»قادر به کندوکاو در عمق نیست و نمی‏تواند از«سطح»فراتر برود؛و مانع هرگونه خلاقیت می‏شود.هرگونه‏ رویکرد به مسائل و اتفاقات روزمره،ادبیات را مبتلا به شعارگونگی‏ می‏کند.پرداختن به مسائل صرفا سیاسی باعث می‏شود هنرمند به‏ ورطه هولناک نوعی ادبیات سفارشی بیفتد و در چارچوب و تنگنای‏ معیارهای مشخص و استاندارشده سقوط کند.نگاه قالبی و اندیشیده‏ شده در هنر،فرصت کشف زوایای نامکشوف را از هنرمند خواهد گرفت.بی‏شک عرضهء چنین آثاری نمی‏تواند در روند پیشرو فرهنگ‏ جوامع تأثیرگذار باشد.چرا که«فرهنگ»مفهومی گسترده دارد و اگر درگیر رویدادهای جامعه گردد،روند روبه‏رشد آن متوقف و تاریخ‏ مصرف آن به پایان خواهد رسید.ادبیات صرف سیاسی به دلیل‏ پایگاههای دولتی و رسمی و نگرش‏های تشکلیلاتی-حزبی،کنش‏ و حرکت خود را از دست داده و تبدیل به«ادبیاتی نیمه‏اداری» می‏شود.

در طیف نویسندگان و شاعرانی که به نوعی سخنگو یا متعلق‏ به ارزشهای حاکم بر جامعه هستند،با هنرمندانی که به هر دلیل‏ حساب ادبیات را از سیاست جدا می‏دانند و در حرکتهای ادبی که از سوی مراکز رسمی برگزار می‏شود،شرکت نمی‏کنند و معتقدند که‏ هنرمند نباید خود را درگیر مسائل صرفا سیاسی کند و از هرگونه‏ وابستگی به مراکز رسمی-دولتی پرهیز می‏کنند،برخوردی سلبی‏ و حذفی کرده و همه آنها را با دیدگاه«اپوزیسیون ادبی»می‏نگرند.

از طرفی،در طیف دیگر،نوعی ذهنیت خودآگاه،در تقابل با پایگاههای‏ رسمی قرار می‏گیرد،و هرگونه خلاقیت و شگفتی در بخشی از شاعران و نویسندگانی که تعلق به ارزشهای حاکم رسمی و دولتی‏ دارند را به انکار برمی‏خیزند.

حاصل این دو تلقی جز«ثنویت ادبی»یا«ثنویت در ادبیات»و فاصله میان شاعران و نویسندگان چیز دیگری نیست؛فاصله‏ای که‏ در دو دهه گذشته دیواری بلند بین شاعران و نویسندگان وطنی‏ ایجاد کرده بود که هرگز صدای همدیگر را آن‏گونه که لازم و شایسته بود،نشنیدند.اما با حماسه دوم خرداد 76 این فاصله آرام‏ آرام کم می‏شود و می‏رود تا به تبادل،تفاهم،نیاز مشترک و همدلی‏ و مهرورزی تبدیل شود.و بی‏تردید این فضا مدیون و متأثر از فضای‏ دوم خرداد 76 به بعد می‏باشد.این فضا و بستر مناسب ایجاد شده، جامعه را به طرف عقلانیت پیش می‏برد.در این عقلانیت آنچه که‏ زینده شاعران و نویسندگان نیست،ذهنیت ایدئولوژیک،معیارهای‏ غیراستیک و برخوردهای حذفی با یکدیگر است،که باید جای خود را به نقد و بررسی و همدلی و پویایی بدهد،و شاعران و نویسندگان‏ به این باور برسند که همه،پاره‏های از پیکر این جهان‏اند و سخت‏ نیازمند شنیدن صدای یکدیگر،و آنچه که مهم‏تر از همه،عامل‏ وحدت و اشتراک آنهاست،همان«نوشتن»است نه جهان صرفا ایدئولوژیک.

محمد کاظم علی‏پور-مرکز آفرینشهای ادبی حوزه هنری لرستان

چند نکته

پیش از هر سخن،از آقای محمد کاظم علی‏پور-که بر ما روشن نشد سرپرست،عضو یا کارمند مرکز آفرینشهای ادبی حوزهء هنری لرستان است-متشکریم که برداشتهای خود را درباره«نسبت‏ بین ادبیات و هنر و ایدئولوژی و سیاست»برای مجله ارسال کرد.

ما باوجود آنکه با ارکان نظر ایشان،دراین‏باره موافق نیستیم،برای‏ نشان‏دادن احتراممان نسبت به نظرها و آرای خوانندگان محترم‏ و نیز گشودن بابی برای طرح بحثهایی از این دست،به قصد هرچه‏ روشن‏ترشدن ابعاد آنها،اقدام به درج کامل و حتی المقدور بدون‏ ویرایش این نوشته کردیم.با این تذکر که باب این بحث باز خواهد بود تا اگر دیگر دوستان خواننده و اهالی نظر نیز در این‏باره سخنی‏ دارند،به دفتر مجله ارسال کنند تا نسبت به درج آنها اقدام شود.

ضمن اینکه،توجه این خوانندهء محترم عضو حوزه هنری را به مقالهء عالمانه آقای شهریار زرشناس در همین مورد-چاپ شده در همین‏ شماره-جلب می‏کنیم.

اما آنچه به صورت گذرا و عجالتا،در مورد برخی نکات آمده‏ در نوشتهء آقای محمد کاظم علی‏پور می‏توانیم بیان کنیم،اینهاست:

1-اگر ما تعریف خود را از مقوله‏هایی همچون«فرهنگ»، «هنر»،«ادبیات»،«سیاست»،«ایدئولوژی»،«آرمان»و رابطهء آنها با یکدیگر روشن و یا اصلاح کنیم،آنگاه درخواهیم یافت که بسیاری‏ برداشتهای آمده در«ثنویت ادبی»،از نظر علمی و حتی استدلالی‏ و منطقی صرف،فاقد پشتوانه لازم است.مشکل اساسی آقای‏ علی‏پور در همین بخش است.

2-«سیاست»در تعرف علمی و درست آن،شأنی از شئون‏ فرهنگ جزء لاینفک زندگی اجتماعی بشر است.ادبیات از آنجا که مدعی است محور خود را بر انسان و مسائل مادی و معنوی‏ زندگی او قرار می‏دهد،نه می‏تواند و نه باید از این وجه بسیار مهم‏ زندگی غفلت بورزد.در غیراین‏صورت،تصویری که از شخصیتهایش ارائه می‏دهد،ناقص،مثله‏شده و غیرجامع خواهد بود؛که چه‏بسا سبب گمراهی خواننده شود.

3-خود این مقاله آقای کاظمی،که به ظاهر اهالی قلم را به‏ دوری‏گزیدن از سیاست در آثار و آرایشان دعوت می‏کند،یک مقالهء کاملا«سیاسی»و نیز«ایدئولوژیک»است.آنچه به آن بعد ایدئولوژیک‏ می‏دهد،«بایدها»و«نبایدها»ی مبتنی بر دیدگاه ویژه نویسنده آن‏ است.ضمن آنکه دعوت دیگران به دوری‏گزیدن از سیاست یا خودداری از دخالت در آن،خود یک سخن کاملا سیاسی است؛منتها نظریهء سیاسی‏ای که نظریه‏پردازان سرمایه‏داری و قدرتهای سلطه‏گر جهانی بر سر زبان دیگران-خصوصا تحصیلکردگان کشورهای‏ عقب نگه‏داشته شده-انداخته‏اند.غرض از القای این اندیشه هم‏ چیزی جز این نیست که نخبگان این جوامع را به مسائل فرعی‏ سرگرم کنند و به حاشیه برانند،تا خود،بی‏دغدغه و دردسر،به‏ پیگیری اهداف پلید استعماری و سلطه‏جویانهء خود در جهان ادامه‏ دهند.

4-هنگامی که پیری روشن‏ضمیر همچون امام راحل،که بر فراز قلهء علوم انسانی و انسان‏شناسی و جامعه‏شناسی عصر حاضر ایستاده بود و صحت تجارب و نظریات ا و در این‏باره نیز به کرات‏ بر نه‏تنها ما،که جهانیان ثابت شد،در مورد موضوعی به ظاهر کاملا معنوی و قدسی همچون دین،بر این سخن شهیدی دیگر از تبار خود تاءکید می‏ورزد که«سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین‏ سیاست ماست»چگونه ما می‏توانیم دربارهء ادبیات و هنر،چنین‏ تفکیکی را قائل شویم؟!

5-چه ما بخواهیم و چه نخواهیم،جهان استکبار و همفکران‏ و عوامل آن در داخل کشور،به هنر و ادبیات و هنرمندان و نویسندگان، کاملا سیاسی-آن هم گاه حتی در نازل‏ترین و عوامانه‏ترین تعریف‏ از این مقوله-می‏نگرند،و روابط خود را با آنان،دقیقا در همین‏ چارچوب تنظیم می‏کنند.جوایز نوبل و بسیاری دیگر از جوایز هنری‏ و ادبی جهانی،یک شاهد کاملا محکم و خدشه‏ناپذیر برای اثبات‏ این موضوع است.دعوتهایی که آنان از طیف هنرمندان و نویسندگان‏ ایرانی همسو با خود برای سخنرانی و شرکت در مجامع بین‏المللی‏ می‏کنند،چهره‏سازی‏هایی تبلیغاتی و اغلب کاذب از عده‏ای از این‏ طیف در داخل و خارج از کشور،ترجمه آثارشان به زبانهای دیگر، پرداخت نازشست‏های کلان به این گروه و حمایتهای گسترده‏ای‏ از این دست از آنان،یک شاهد قوی دیگر بر این مدعاست.چرا راه‏ دور برویم؛اگر از خرم‏آباد سفری به تهران آمدید،به کتابفروشیهای‏ جلو و اطراف دانشگاه تهران سری بزنید تا ببنید کتابفروشیها و ناشران این محدوده،که اغلب هم لائیک هستند،نویسندگان‏ غیرهمسو با خود را به چه بایکوتی کرده‏اند،و در مقابل،کتابفروشیهای‏ به ظاهر خودی و دولتی،به پیروی از همین«سیاست»تساهل و تسامح مورددفاع شما،چه ویترینی از آثار نویسندگان لائیک، لا مذهب،معاند و موردحمایت و تأیید فراماسونری و سرمایه‏داری‏ و استکبار جهانی آراسته‏اند!باز نزدیک‏تر،مجله‏های ادبی و هنری‏ آن طیف را ورقی بزنید و ببینید که در طول بیست و سه سال گذشته‏ و حتی پیش از آن،چند نفر از هنرمندان و نویسندگان این طرفی‏ را مطرح کرده‏اند؟آن وقت با مقایسه نشریه‏های مشابه در این‏سو، درخواهید یافت که نگرش سیاسی و ایدئولوژیک،در کدام طرف‏ بیشتر بر داوریهای هنری و ادبی غلبه دارد.

واقعیت این است که اگر بنابر پاپیش‏گذاردن برای نزدیکی‏ و تفاهم بین این دو جریان بوده باشد،افراد،نشریات،نهادها و مؤسسات خودی،معمولا پیشقدم بوده‏اند،و در این راه، گامهای بلندی هم‏ برداشته‏اند؛و این کار بویژه‏ از دوم خرداد 76 به بعد و اغلب به نوعی تفریط مخرب‏ و بنیان‏برانداز تبدیل شده است.در برابر این همه کوتاه‏آمدن و پیشگامی از این سو،طرف دیگر،کدام پاسخ مثبت را داده است،جز آنکه هر روز توقعات یکسویه خود را بالا برده،و درواقع بر طلبکاری‏اش‏ افزوده شده است؟!

6-آقای علی‏پور؛از شما که ظاهرا خود کارمند حوزهء هنری‏ سازمان تبلیغات اسلامی هستید،بسیار دور از انتظار بود که تعابیر مغرضانه و نادرستی را که طیف لائیک و معاند یا استحاله‏شده برای‏ -به زعم خود-تخفیف شاعران و نویسندگان غیروابسته به جناح‏ خود به کار می‏برند در نوشته‏تان استفاده کنید!

معنی این تعبیر می‏تواند این باشد که نظام جمهوری اسلامی‏ ایران،به شاعران و نویسندگان همسو با خود،حقوق رایگان ماهانه‏ای‏ می‏دهد،و در ازای آن،این عده آثار خود را به سمت‏وسوی اهداف‏ نظام جهت می‏دهند.حال آنکه تا آنجا که ما می‏دانیم،هرگز چنین‏ نبوده است.نویسندگان و شاعران خودی،اگر برای گذران زندگی‏ معمولی خود کارمند اداره‏ای بوده‏اند،حقوقی معمولی،آن هم اغلب‏ براساس مدرک تحصیلی و سنوات خدمتی خود را دریافت می‏کرده‏اند و می‏کنند.اگر هم در این میان،چند نفری را بتوان یافت که به‏ یمن وابستگیهای حزبی و باندی و مانند آن،به مقالات بالایی چون‏ نمایندگی مجلس یا پستهای سیاسی دیگر رسیده‏اند،اولا معدودند؛ ثانیا استثناءاند؛ثالثا این امر لزوما به معنای درجه مسلمانی و تعهد بالایشان به نظام و انقلاب نیست.کدام حمایت مالی خاص و مشخص از نویسندگان وفادار به نظام صورت گرفته است که شما این طیف را به آن متهم می‏کنید؟!

متأسفانه این هم انگی است که از سوی معارضان بی‏انصاف‏ یا ناآگاه به هنرمندان متعهد خورده است و توسط برخی افراد بی‏اطلاع‏ از کنه مسائل نیز تکرار می‏شود،تا دیگر هیچ‏کس جرئت نکند به‏ نظام نزدیک شود.حال آنکه به فرض هم که چنین حمایتهایی‏ وجود می‏داشت،به قول آن نویسندهء با انصاف آن طیف،که‏ همکاری‏اش با یک نهاد نظام،از سوی دوستانش به«مزدوری برای‏ جمهوری اسلامی»تعبیر شده بود،«شاعر یا نویسنده اگر از دولت‏ قانونی حاکم بر کشورش پول بگیرد،خیلی بهتر از آن است که از آمریکا و آلمان و دیگر اجانب پول دریافت کند.»

7-آقای علی‏پور عزیز؛شما از کجا به این یقین رسیده‏اید که‏ «هنر واقعی و اصیل زاییده روابط اجتماعی و مناسبات‏[(مناسبات)] طبقایت جامعه است و آن را نمی‏توان با معیارهای اخلاقی و ایدئولوژیک سنجید»؟!اینکه اولا یک نظریهء کاملا مارکسیستی و ماتریالیستی دربارهء هنر است،که هم‏اکنون سالهاست خود هنرمندان‏ بلوک شرق سابق هم به آن پشت‏پا زده‏اند!در ثانی،خود این تعریف، به خلاف آنچه که هدف شما از نوشتن این یادداشت بوده،کاملا «ایدئولوژیک»است.

8-عامل اصلی«وحدت و اشترک»مورد اشارهء شما بین شاعران‏ و نویسندگان،به خلاف تصورتان،«نوشت»نیست و نمی‏تواند باشد.

که اگر چنین بود،وضعیت فعلی در میان این قشر در کشور ما و جهان وجود نمی‏داشت و نیازی به نوشتن این یادداشت شما پیش‏ نمی‏آمد.عامل واقعی اشتراک،بنیانهای فکری و نظرگاههای صحیح‏ مشترک است،که موجب ایجاد همدلی و تفاهم پایدار می‏شود.

با همهء اینها،یک‏بار دیگر از شما خواننده گرامی که گشاینده‏ باب این بحث شدید،تشکر می‏کنیم.